

عربستان سعودی و نظم منطقه‌ای: از هژمونی‌گرایی تا موازنه‌سازی

علی اکبر اسدی*

چکیده

در حالی که تحولات جهان عرب بعد از آغاز جنبشهای مردمی در سال ۲۰۱۱ در دگرگونی سیاست خارجی عربستان نقش اساسی داشت، به قدرت رسیدن ملک سلمان به عنوان نقطه عطفی مهم در تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی ریاض از رویکردی محافظه‌کارانه به فعالانه و تهاجمی محسوب می‌شود. بر این اساس این مساله اهمیت می‌یابد که عربستان سعودی در شرایط جدید چه اهداف و مطلوبیتهایی را در خصوص نظم منطقه‌ای دنبال می‌کند؟ مساله مهم دیگر آن است که عربستان در پیشبرد این اهداف چه ظرفیتهای و فرصتهایی را در اختیار دارد یا با چه موانع و چالشهایی مواجه است؟ یافته اصلی مقاله آن است که عربستان اهداف خود در خصوص نظم منطقه‌ای را در سه سطح یا لایه تعریف کرده است که عبارتند از: هژمونی‌گرایی سخت در محیط پیرامونی یا حوزه شبه جزیره عربی؛ هژمونی‌گرایی نرم در حوزه جهان عرب و؛ موازنه‌سازی در سطح خاورمیانه. این کشور از ظرفیتهای و فرصتهای مناسبی برای پیشبرد اهداف خود برخوردار است که شامل ظرفیتهای یا عناصر قدرت ملی، فرصتهای ناشی از بحران در محیط منطقه‌ای و همچنین روابط و حمایت‌های بین‌المللی است. اما در مجموع برخی ضعفهای ساختاری، حضور و نقش آفرینی طیف قابل توجهی از بازیگران منطقه‌ای به عنوان رقیب و شکنندگی شرایط و روابط و سرعت تحولات منطقه به عنوان موانع عمده پیش روی رهبران سعودی محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نظم منطقه‌ای، عربستان سعودی، خاورمیانه، ملک سلمان.

* استادیار روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. a.asadi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۱

۱. مقدمه

خاورمیانه همواره به عنوان منطقه‌ای با چالشهای متعدد، تحولات پرشتاب و بی‌ثبات شناخته شده است. این منطقه در دوره جنگ سرد از روابط و رقابتهای دو ابرقدرت نظام دو قطبی متأثر بود و در فضای پس از جنگ سرد نیز با مسائل و روندهای بی‌ثبات کننده و پرمناقشه روبرو بوده است. حمله صدام به کویت و جنگ خلیج فارس، مساله فلسطین و منازعات عربی-اسرائیلی، تهاجم نظامی ائتلاف تحت رهبری امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، منازعات و کشاکشهای بین محور مقاومت با اسرائیل و رقابتهای آن با قدرتهای عربی، خیزش مردمی جهان عرب از سال ۲۰۱۱ و سپس بحرانهای متعدد در سراسر منطقه از جمله مسائل و تحولاتی بوده‌اند که باعث تشدید رقابتها و منازعات و افزایش بی‌ثباتی در منطقه بوده‌اند. در چنین فضایی خاورمیانه بر خلاف اغلب مناطق جهانی نتوانسته است به سمت شکل دهی به نظم منطقه‌ای مناسب برای مدیریت منازعات و بحرانها حرکت کند. لذا قدرتهای منطقه‌ای بیش از آنکه بتوانند به تعامل و همکاری برای کاهش تهدیدات و بی‌ثباتی‌ها در منطقه مبادرت کنند، گرفتار چرخه‌ای مستمر از رقابت و منازعه و تشدید معمای امنیت بوده‌اند. بر این اساس است که در شرایط حاضر بحرانهای مهمی از جمله بحران سوریه و یمن و مساله فلسطین همچنان بدون رسیدن به راه‌حلهایی موفق تداوم یافته و پیامدهای منفی آنها برای ثبات و امنیت منطقه در حال افزایش است.

در شرایط کنونی منطقه عوامل مختلف و از جمله نوع رویکرد بازیگران منطقه‌ای و قدرتهای بزرگ در قبال مسائل منطقه‌ای در تشدید بحرانها و بی‌ثباتی در خاورمیانه نقش دارند. در این راستا در میان کنشگران مختلف به عربستان سعودی به عنوان بازیگر منطقه‌ای اشاره می‌شود که در حال افزایش نقش و اثرگذاری خود بر روندها و تحولات منطقه بوده و رویکردهای نوینی را در این خصوص اتخاذ کرده است. هر چند عربستان سعودی بعد از تحولات منطقه‌ای موسوم به بهار عربی یا خیزشهای مردمی در جهان عرب با احساس تهدید از تحولات نوین، ایجاد تغییراتی در راهبرد منطقه‌ای خود را آغاز کرد، اما بخش بزرگی از تغییرات ایجاد شده در رویکرد منطقه‌ای عربستان با پادشاهی ملک سلمان و به خصوص قدرت گرفتن محمدبن سلمان ولیعهد این کشور در ارتباط بوده است.

عربستان در طول دهه‌های متوالی به افزایش ظرفیتهای و اثرگذاری منطقه‌ای خود در خاورمیانه مبادرت کرده است. روند تصاعدی گسترش نقش عربستان در منطقه از

ظرفیتهای داخلی و روندهای منطقه‌ای و بین‌المللی متاثر بوده است. با این حال رویکرد سیاست خارجی عربستان در سالهای اخیر و به خصوص بعد از به قدرت رسیدن ملک سلمان با تغییرات مهمی روبرو شده است و نقش عربستان از کشوری طرفدار حفظ وضع موجود با رویکرد محافظه کارانه به کشوری دارای تمایلات تجدیدنظرطلبانه در خصوص شرایط منطقه‌ای و رویکردی تهاجمی تغییر یافته است. این واقعیت نشانگر آن است که در بررسی و تحلیل نظم منطقه‌ای کنونی در خاورمیانه و ارزیابی آینده آن، ارایه تبیینی مناسب از رویکرد عربستان سعودی در قبال مسائل و روندهای منطقه و ارزیابی اثرات ریاض بر نظم منطقه‌ای به عنوان یکی از متغیرهای کلیدی محسوب می‌شود. بر این اساس در نوشتار حاضر در پی پرداختن به این پرسش هستیم که عربستان سعودی چه اهداف و مطلوبیتهایی را در خصوص نظم منطقه‌ای دنبال می‌کند و در این راستا چه ظرفیتهای و فرصتها یا موانع و چالشهایی را پیش روی خود دارد؟ در این راستا فرضیه‌های زیر مطرح شده است:

اول این که عربستان سعودی با اتخاذ رویکردی چند سطحی در پی شکل دهی به نظمی هژمونیک در حوزه پیرامونی و سپس جهان عرب و برقراری نظم موازنه‌ای در سطح منطقه خاورمیانه است؛

دوم این که عربستان به رغم برخورداری از ظرفیتهای قابل ملاحظه به لحاظ قدرت ملی (سیاسی-اقتصادی- نظامی) و فرصتهای ناشی از بحرانهای منطقه‌ای، با توجه به نفوذ و نقش آفرینی بازیگران رقیب و همچنین شکنندگی ساختاری عناصر قدرت، در دستیابی کامل به مطلوبیتهای منطقه‌ای ناکام بوده است.

بر این اساس در این نوشتار ابتدا به برخی پژوهشهای انجام شده در خصوص سیاست منطقه‌ای عربستان پرداخته می‌شود و سپس ضمن اشاره به رهیافتهای نظری معطوف به نظم منطقه‌ای، به تطور نقش عربستان در نظم منطقه‌ای در دهه‌های گذشته خواهیم پرداخت. در ادامه اهداف و مطلوبیتهای عربستان در نظم منطقه‌ای تبیین شده و در پایان ظرفیتهای و فرصتها و همچنین موانع و چالشهای پیش روی ریاض در پیشبرد اهداف منطقه‌ای بررسی شده است. روش تحقیق در این نوشتار روش توصیفی-تحلیلی است که با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای انجام می‌شود.

۲. رویکردهای پژوهشی و تحلیلی درباره سیاست منطقه‌ای عربستان

سیاست منطقه‌ای عربستان را می‌توان یکی از موضوعات اصلی مورد تحقیق در حوزه خاورمیانه دانست. به خصوص در دو دهه اخیر با تغییرات جدید در منطقه و تشدید چالشها و بحرانها و ورود عربستان به مرحله جدیدی از سیاست منطقه‌ای، سیاست

خارجی این کشور در منطقه مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. بررسیهای موجود نشان می‌دهد که در خصوص سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی چند از تحقیقات صورت گرفته است. دسته نخست از تحقیقاتی که سیاست منطقه‌ای عربستان را مورد بررسی قرار می‌دهند کاملاً رویداد محور بوده و سعی دارند سیاستهای عربستان سعودی در هر یک از حوزه‌های بحرانی منطقه مانند یمن و سوریه را به صورت خاص و با اتکا بر اهداف و منافع عربستان در هر یک از آنها تشریح نمایند. این تحقیقات از جمله به سیاستهای ریاض در سوریه، عراق، یمن، لبنان یا یکی از این حوزه‌ها می‌پردازند و ضمن تحلیل روند سیاستها سعی دارند به تبعات آنها نیز اشاره نمایند. در واقع این نوع از تحقیقات بیشتر جنبه مطالعه موردی سیاستهای عربستان در حوزه‌های بحرانی منطقه را دارند (Berti and Guzansky, 2014).

دسته دوم از تحقیقات سعی دارد با بهره‌گیری از برخی چهارچوبها و بسترهای نظری مانند موازنه قدرت و هژمونی‌گرایی به تبیین سیاست عربستان در منطقه و از جمله در رقابت با جمهوری اسلامی ایران بپردازد. این تحقیقات بر اساس چهارچوبهای نظری واقع‌گرایانه سعی دارند تا علت اصلی گسترش تنش در روابط دو کشور را به تغییرات منطقه‌ای و برهم خوردن موازنه قدرت در خاورمیانه مرتبط سازند. این دو دسته از تحقیقات بر متغیرهای منطقه‌ای در تبیین رفتارهای سیاست خارجی عربستان تاکید دارند (Keynoush, 2016).

دسته سوم از تحقیقات مربوط به سیاست خارجی و منطقه‌ای عربستان بر متغیرهای درونی عربستان سعودی متمرکز است و به خصوص بر ابعاد هویتی و ایدئولوژیک این کشور و تمایزات آن با سایر بازیگران منطقه‌ای مانند ایران در این خصوص تاکید دارند. در این تحقیقات به ویژه حاکمیت افکار و ارزشهای وهابی در عربستان به عنوان متغیر کلیدی تعیین‌کننده سیاست منطقه‌ای ریاض عنوان می‌شود (موسوی و بخشی، ۱۳۹۱).

بررسی نمونه‌هایی از تحقیقات انجام شده در خصوص سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی نشان می‌دهد که این پژوهشها عمدتاً به ابعاد یا ریشه‌های خاص سیاست خارجی عربستان در منطقه متمرکز بوده یا سعی دارند با بهره‌گیری از یک چهارچوب نظری خاص مانند موازنه قدرت یا هژمونی به تبیین سیاست منطقه‌ای عربستان بپردازند. خلا اساسی در پژوهشهای انجام شده آن است که کمتر به سیاست منطقه‌ای عربستان از منظر نظم منطقه‌ای پرداخته شده است. نوشتار حاضر ضمن اشاره به انواع

چهارچوبهای نظری مطرح شده در خصوص نظم منطقه ای به ارزیابی سیاست منطقه ای عربستان در انطباق با این چهارچوبها پردازد. در این راستا در حالی که برخی از انواع نظرها مانند نظم کنسرتی، امنیت دسته جمعی و جامعه امنیتی تکثرگرا با شرایط کنونی منطقه ناسازگار تشخیص داده می شود، سیاست عربستان در منطقه در حوزه‌های مختلف با رویکردی تلفیقی و بهره گیری از موازنه‌گرایی و هژمونی‌گرایی تبیین شده است. لذا در حالی که کاربست یکی از این چهارچوبها برای تبیین تمامی ابعاد سیاست منطقه ای عربستان ناکارآمد تشخیص داده شده، از هژمونی‌گرایی برای تشریح سیاستهای عربستان در حوزه پیرامونی و جهان عرب و از موازنه‌گرایی برای تبیین سیاستهای عربستان در منطقه خاورمیانه به صورت کلی استفاده شده است.

۳. رهیافت‌های نظری به نظم منطقه‌ای

در حالی که به لحاظ نظری تقسیم بندیهای متفاوتی در خصوص انواع نظم منطقه ای وجود دارد در اینجا به چند رویکرد اصلی به نظم منطقه‌ای و انواع آن می پردازیم. نخست رویکردی موسوم به الگوهای مدیریت امنیتی است. در این رویکرد عنوان می شود که نظم منطقه‌ای بیانگر این است که در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای چگونه دولت‌ها روابط امنیتی خود و منازعات منطقه را مدیریت می کنند. در این رویکرد پنج نوع نظم امنیتی در یک منطقه محتمل است که عبارتند از:

- نظم هژمونیک که در آن قدرت برتر به تنهایی نقش اصلی را ایفا کرده و روابط و مناسبات امنیتی منطقه ای را اداره می کند؛

- نظم موازنه‌ای که در آن قدرتهای مداخله گر همدیگر را متوازن و متعادل می کنند؛

- نظم کنسرتی که در آن دو یا چند قدرت توافق می کنند در مورد حفظ نظم و امنیت منطقه با همدیگر همکاری و هماهنگی داشته باشند؛

- نظم امنیتی دسته جمعی، شامل نظم امنیتی چند جانبه‌ای است که کشورها در مجموعه امنیتی منطقه ای تعقیب می کنند. فرق آن با نظم کنسرتی این است که در اینجا، مدیریت، حق و امتیاز ویژه قدرتهای برتر نیست و قدرتهای کوچکتر نیز در مدیریت امنیتی مشارکت دارند؛

- نظم جامعه امنیتی تکثرگرا که در آن به خاطر به حداقل رسیدن امکان خشونت، ترتیبات امنیتی رسمی وجود ندارد. در چنین شرایطی معمولا همگرایی منطقه ای گسترده ای در سطح منطقه وجود دارد. (پایپانوی، ۱۳۸۱: ۱۸۸-۱۹۶)

رویکرد دیگر به نظم منطقه‌ای را می‌توان رویکرد ساختاری دانست که بر رئالیسم ساختاری والتزی مبتنی است. در این رویکرد نگاه والتز به نظام بین‌الملل به نظام منطقه‌ای تسری داده می‌شود و نظم منطقه‌ای بر پایه چگونگی توزیع قدرت بین قدرتهای هر منطقه تعریف و تبیین می‌شود. بر این اساس تعداد قدرتهای موجود در منطقه یا فقدان قدرت در هر منطقه به عنوان معیار اصلی ترسیم نظم منطقه‌ای مطرح می‌شود. در این چهارچوب چهار نوع نظم منطقه‌ای می‌توان متصور شد که عبارتند از:

- نظم منطقه‌ای تک قطبی، که در آن تنها یک قدرت مسلط و هژمون در منطقه وجود دارد و سایر بازیگران در حد دولتهای متوسط و کوچک طبقه بندی می‌شوند؛
- نظم منطقه‌ای دو قطبی، که در آن دو قدرت منطقه‌ای به رقابت با یکدیگر و ایجاد موازنه در برابر هم می‌پردازند؛

- نظم منطقه‌ای چند قطبی، که در آن بیش از دو قدرت محوری در منطقه به رقابت و موازنه سازی در برابر هم می‌پردازند؛

- نظم منطقه‌ای بدون ساختار، که در آن هیچ قدرت منطقه‌ای خاصی وجود ندارد و روابط و شرایط منطقه با نوعی سیالیت و فقدان ساختار مواجه است (Garzon, 2014: 29).

- در رویکرد سوم که از طرف نویسندگان مکتب کپنهاک ارایه می‌شود ساختار گوهی هر مجموعه امنیتی یا نظم امنیتی منطقه‌ای سه مولفه کلیدی دارد که عبارتند از: آرایش واحدها و تفاوت آنها؛ الگوهای دوستی و دشمنی و؛ توزیع قدرت میان واحدهای اصلی. در این رویکرد پوشش درونی هر مجموعه امنیتی را بسته به اینکه به هم وابستگی امنیتی، زاده دوستی یا دشمنی باشد می‌توان روی یک طیف مشخص کرد. در این راستا انواع نظم منطقه‌ای عبارتند از:

- نظم منازعه آمیز که در آن به هم وابستگی زاده ترس، رقابت و احساس مشترک تهدید است؛

- رژیم‌های امنیتی که در آنها هنوز دولتها یکدیگر را به چشم تهدیداتی بالقوه می‌نگرند، ولی برای کاستن از شدت بن‌بست امنیتی در میان خود ترتیبات اطمینان بخشی را تمهید کرده اند؛

- جامعه امنیتی کثرت گرا؛ که در آن دولتها در مناسبات فیما بین انتظار کاربرد زور ندارند و یا مهبای توسل به زور نیستند (Buzan, 2003).

رویکرد چهارم مربوط به نظم منطقه‌ای که در اینجا درصدد اشاره به آن هستیم از منظر نظریه چرخه سیستمی قدرت به نظم منطقه‌ای می‌نگرد. در این رویکرد نظریه‌های چرخه‌ای دینامیک امنیت منطقه‌ای تحت تاثیر ساختار متمرکز قدرت در شبکه منطقه‌ای و الگوهای رفتاری واحدهای منطقه‌ای است. بر اساس چرخه و نقاط عطف موجود در آن، قدرت‌های موجود در منطقه، سمت‌گیری‌های رفتاری خاصی را در پیش خواهند گرفت. در همین راستا انواع گوناگونی از نظم‌های منطقه‌ای را می‌توان تشخیص داد که مهمترین آنها عبارتند از:

- نظم هژمونیک (با تمرکز شدید قدرت، هم‌نوایی سایر قدرت‌ها با هژمون و بسته بودن)؛

- نظم مهارکننده (تضعیف هژمون، پیدایش چالشگران جدید هژمون و شکل‌گیری رقابت راهبردی با هژمون)؛

- نظم کنسرتی (اجماع قدرت‌های بزرگ)؛

- نظم موازنه‌ای و معکوس (چند قطبی بودن نظم)؛

- نظم بی‌ساختار (تضاد و تخصیص قدرت‌های بزرگ با هم) (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۵).

البته سازه‌انگاران نیز رویکرد متفاوتی در خصوص نظم منطقه‌ای دارند که بر ساخت اجتماعی نظم منطقه‌ای و کانونی بودن نقش ایده‌ها و عوامل ذهنی در شکل‌دهی و تعریف نظم منطقه‌ای تاکید دارند که در اینجا از ورود به جزئیات این رویکرد خودداری می‌کنیم (Acharya, 2010: 1). اما در مجموع در صورتی که بخواهیم در رویکردی تلفیقی از چهار رویکرد فوق در تبیین انواع نظم منطقه‌ای استفاده کنیم می‌توانیم در نهایت پنج نوع نظم منطقه‌ای را بر اساس توزیع قدرت و نوع رویکرد و روابط بازیگران از هم تفکیک کنیم که عبارتند از: نظم هژمونیک (تک قطبی)؛ نظم موازنه‌ای (دو یا چند قطبی)؛ نظم کنسرتی (همکاری قدرتها)؛ جامعه امنیتی تکثرگرا (همکاری و همگرایی دسته جمعی بالا)؛ نظم بی‌ساختار (سیالیت و فقدان ائتلافها و موازنه‌های پایدار).

در مجموع با توجه به رویکردهای و تقسیم‌بندیهای فوق، در اینجا رویکردی تلفیقی مورد تاکید قرار می‌گیرد که در آن انواع نظم منطقه‌ای عبارتند از: نظم هژمونیک یا تک قطبی؛ نظم موازنه‌ای که می‌تواند دو یا چند قطبی باشد؛ نظم کنسرتی که بر اساس همکاری قدرتهای محوری منطقه قرار دارد؛ جامعه امنیتی تکثرگرا که نظم آرمانی محسوب می‌شود و در آن بین همه بازیگران یک منطقه همگرایی و همکاری بالایی

وجود دارد و؛ نظم بدون ساختار که نظم سیال بوده و در آن منازعات و رقابتهای بین بازیگران در حد بالایی تصور می شود. با توجه به این مقدمه مفهومی در خصوص نظم منطقه‌ای در اینجا به بررسی تطور نقش عربستان در نظم منطقه‌ای و میزان توجه ریاض به هر یک از نظم‌ها در دوره‌های مختلف می‌پردازیم.

۴. تطور نقش عربستان در نظم منطقه‌ای

شکل‌گیری دولت عربستان بر اساس قدرت سیاسی و نظامی آل سعود و ایدئولوژی وهابیت بوده و این دو عنصر به عنوان عناصر بنیادین قدرت این کشور به لحاظ تاریخی محسوب می‌شوند. با این حال بتدریج نفت و به تبع آن روابط استراتژیک با قدرتهای بزرگ نیز به این دو عنصر نخستین افزوده شد و به عنوان عوامل مقوم قدرت عربستان مطرح شدند. بر این اساس است که نظام پادشاهی، وهابیت، نفت و وضعیت ژئوپلیتیک شبه جزیره‌ای و همچنین تحولات نظام منطقه‌ای و بین‌المللی به عنوان اصلی‌ترین عوامل شکل دهنده به سیاست خارجی عربستان محسوب می‌شوند (اسدی، ۱۳۹۶: ۱۱۱-۱۱۷). به بیان دیگر در حالی که طرح منطقه‌ای اولیه عربستان بر اساس دو عنصر سعودی- وهابی و پیوند آنها قرار داشت، پیدایش نفت و روابط خاص عربستان با امریکا در قالب معادله نفت در برابر امنیت به ایجاد تغییرات مهمی در خصوص نقش منطقه‌ای این کشور انجامید. به این معنی که نفت و آغاز شراکت استراتژیک عربستان و امریکا از دهه ۱۹۴۰، عضویت موثر عربستان در ائتلافهای تحت هدایت امریکا و تاکید ریاض بر تداوم حضور امریکا در نظم منطقه‌ای را در پی داشته است. بر این اساس است که رابطه بین نفت، قدرت و امنیت دولت و روابط خارجی یکی از معادلات قابل توجه در خصوص کشورهای عربی خلیج فارس و به خصوص عربستان محسوب می‌شود (شهاب، ۲۰۱۲: ۱۴۵-۱۴۷).

عربستان از دهه‌های گذشته ذیل ائتلافهای تحت رهبری غرب به ایفای نقش در منطقه پرداخته است و در این قالب یکی از بازیگران محوری در شکل دهی به نظم منطقه‌ای محسوب می‌شود. با این حال ائتلاف با غرب به مفهوم فقدان طرح منطقه‌ای مطلوب از سوی سعودیها و تلاش برای تحقق آن نبوده است. به اعتقاد برخی نظم منطقه‌ای آرمانی نظام سعودی، برپائی یک دولت اسلامی هژمونیک مبتنی بر آموزه‌های وهابی بوده است، اما سازوکارهای ساختاری سیستم بین‌المللی و به تبع آن سیستم فرعی منطقه‌ای خاورمیانه‌ای مانع از دستیابی ائتلاف سعودی- وهابی به این نظم شده است. در نتیجه

نظام سعودی از دهه ۱۹۳۰ به بعد نظم منطقه‌ای مطلوب خودش را در اتحاد و ائتلاف با قدرتهای برتر جهانی به ویژه امریکا و از میان بردن یا منزوی ساختن رقبای خود در منطقه از یک سو و در دست گرفتن رهبری جهان اسلام و در نتیجه نقش آفرینی به عنوان یک قدرت محوری از سوی دیگر جستجو کرده است (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۵۹).

به رغم اثرگذاری روابط استراتژیک عربستان با امریکا بر رفتار منطقه‌ای این کشور، ظهور تدریجی عربستان در جهان عرب به مثابه یک قدرت را می‌توان به بعد از افول مصر ناصری و انتقال قدرت از غرب جهان عرب به شرق آن مربوط دانست. عربستان از دهه ۱۹۷۰ نخستین تلاشهای خود برای تبدیل شدن به قدرتی منطقه‌ای را آغاز کرد و رونق نفتی این دهه و افزایش ظرفیتهای اقتصادی عربستان را می‌توان یکی از عوامل آغاز تدریجی اعمال قدرت ریاض در محیط منطقه‌ای تلقی کرد. تاسیس شورای همکاری خلیج فارس گام نخست عملیاتی ریاض برای ساماندهی حوزه پیرامونی و شکل دهی به نظم منطقه‌ای در حوزه پیرامونی بوده است. به عبارتی با تضعیف عراق و ایران در دهه ۱۹۸۰ با وقوع جنگی هشت ساله بین دو طرف و همچنین تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، ریاض نخستین گامها را برای نقش آفرینی منطقه‌ای آغاز کرد (Salem, 2008: 6-10).

در این دهه‌ها گسترش وهابی‌گری به افزایش نفوذ منطقه‌ای عربستان کمک کرد. در واقع در این دوره عربستان از منابع مالی گسترده حاصل از فروش نفت برای توسعه وهابی‌گری در منطقه و سراسر جهان اسلام بهره برد و بخش مهمی از فعالیتهای سیاست خارجی این کشور به اقداماتی مانند ایجاد مساجد و مدارس وهابی در سایر کشورها و تولید و ترویج افکار وهابی متمرکز شد. عامل مهمی که در این دوره در تاکید عربستان بر گسترش وهابیت نقش داشت، استقبال امریکا از این موضوع و تلاش برای بهره‌گیری از ظرفیت دینی سعودیها برای پیشبرد اهداف خود در منطقه بود. در واقع امریکا از عنصر دینی مطرح در طرحهای منطقه‌ای عربستان برای مقابله با دشمنان خود استفاده کرد و اعتقاد مقامات امریکایی این بود که می‌توان از اسلام سعودی به عنوان ابزاری برای مقابله با طرحهای قومی - عربی و سوسیالیستی در منطقه استفاده کرد (عبدالشافی، ۲۰۱۶: ۵).

عربستان در دهه ۱۹۸۰ حمایت از عراق برای مقابله با ایران و تهدیدات ناشی از انقلاب اسلامی را در دستور کار خود قرار داد و تداوم جنگ باعث تضعیف دو رقیب اصلی این کشور در منطقه شد. اما جنگ کویت و تهدید آفرین شدن حکومت صدام،

عربستان را به سمت اتخاذ سیاست کاهش تنش با ایران به پیش برد. با این حال سیاست اصلی و محوری ریاض در دهه ۱۹۹۰ همراهی با سیاست مهار دو گانه امریکا در منطقه و جلوگیری از نقش منطقه‌ای فزاینده ایران و عراق در منطقه بود (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۱۴۱). اما فروپاشی نظام بعث عراق در سال ۲۰۰۳ در نتیجه حمله امریکا که باعث بهبود روابط ایران و عراق شد در کنار نمایش قدرت گروه‌های مقاومت در برابر اسرائیل - در جنگ ۲۰۰۶ لبنان و جنگ ۲۰۰۸ غزه - باعث شد تا ریاض از تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای به نفع ایران و محور مقاومت احساس تهدید نماید و موازنه سازی در برابر محور مقاومت را به عنوان هدف اصلی سیاست خارجی خود قرار دهد. ضمن اینکه در این دوره اوج گرفتن بحران هسته‌ای ایران و تشدید تخاصم بین ایران و غرب باعث شد تا عربستان از ظرفیتهای غرب نیز در مقابل ایران استفاده کند.

جنبشهای مردمی جهان عرب که با اعتراضات تونس در اواخر سال ۲۰۱۰ آغاز شد را می‌توان به عنوان نقطه عطف مهمی در سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و نوع رویکرد این کشور در قبال نظم منطقه‌ای تلقی کرد. قیامهای مردمی در جهان عرب باعث شد تا روند سریعی از تغییر رژیم در کشورهای دوست و متحد عربستان در منطقه شکل بگیرد و در نتیجه عربستان از دو منظر احساس تهدید کرد: اول گسترش جنبشهای مردمی و تغییرات در ساختار قدرت، به کشورهای پادشاهی به خصوص در حوزه خلیج فارس و؛ دوم تغییرات جدی موازنه قدرت منطقه‌ای به زیان این کشور در نتیجه تحولات اخیر. سقوط حکومت مبارک در مصر، انقلاب مردمی در بحرین و جنبش مردمی در یمن از مهمترین تحولاتی بود که باعث نگرانی شدید عربستان و در نتیجه اتخاذ سیاستهای نوین منطقه‌ای شد. بر این اساس عربستان ضمن تلاش برای مقابله با جنبشهای مردمی و هدایت تلاشهای ضد انقلابی که از جمله در سقوط حکومت محمد مرسی در مصر و توقف انقلاب بحرین اثرگذار بود، ایجاد ائتلافهای نوین در منطقه را نیز آغاز کرد. نخستین مورد نیز ارائه طرحی برای ایجاد ائتلاف کشورهای پادشاهی با اضافه کردن مراکش و اردن به شورای همکاری خلیج فارس بود (Kamrava, 2012: 96-99).

جنبشهای مردمی در جهان عرب و انقلابهای عربی مسیرهای متفاوتی را طی کرد، اما در مجموع بجز مورد تونس نتوانست دستاورد قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. سقوط حکومت محمد مرسی در مصر و حکومت نظامی عبدالفتاح السیسی، سرکوب انقلاب

مردمی در بحرین و تبدیل ناآرامیها در یمن و سوریه به بحران گسترده از مهمترین نتایج این سلسله از تحولات عربی بود. ضمن اینکه در سالهای ۲۰۱۴ به بعد ظهور داعش و توسعه فعالیت گروههای تروریستی یه تشدید بی ثباتی در منطقه انجامید. بر این اساس در چنین شرایطی ضعف دولتهای عربی و خلا قدرت، تلاش عربستان برای گسترش نفوذ و در دست گرفتن رهبری جهان عرب را در پی داشت. ضمن اینکه وضعیت جدید باعث تشدید رقابتهای عربستان با رقبای منطقه ای خود مانند ایران و ترکیه در منطقه شد. در مجموع در یک دهه اخیر با گسترش بحرانهای منطقه‌ای و در شرایطی که کشورهای کلیدی جهان عرب مانند مصر، سوریه و عراق درگیر منازعات و بحرانهای جدی هستند، عربستان در پی تثبیت جایگاه و رهبری منطقه ای خود بوده است. کنترل بحرین، حمله به یمن و اثرگذاری در بحران سوریه مهمترین ابعاد نقش آفرینی منطقه ای عربستان به عنوان قدرتی منطقه ای بوده است (Matthiesen, 2015, 4-8). این راهبرد به خصوص با به قدرت رسیدن سلمان در این کشور از سال ۲۰۱۵ و محوریت یافتن فرزندش محمد در ساختار قدرت نظام سعودی وارد مرحله متفاوتی شده است.

۵. اهداف و مطلوبیت‌های عربستان در نظم منطقه‌ای

هر چند که تغییر در سیاست منطقه‌ای عربستان از زمان جنبشهای مردمی در جهان عرب آغاز شد و عربستان به تدریج از رویکردهای سنتی خود فاصله گرفت، اما پادشاهی ملک سلمان و صعود محمدبن سلمان در ساختار قدرت این کشور به عنوان نقطه عطفی در خصوص سیاستهای ریاض در خاورمیانه و نظم منطقه‌ای محسوب می شود. نکته کانونی اینکه به رغم اهمیت نظم آرمانی مورد نظر عربستان یعنی ایجاد نظم هژمونیک با رهبری ریاض در خاورمیانه، واقعیتها و روندهای موجود در منطقه و تعدد بازیگران باعث شده است تا این کشور در عمل به سمت اتخاذ رویکرد سه سطحی در خصوص نظم منطقه‌ای حرکت کند. به عبارتی عربستان در دوره سلمان با در نظر گرفتن متغیرها و روندهای منطقه‌ای و بازتعریف سیاستهای خود در منطقه به دنبال متحقق ساختن مطلوبیتها و اهدافی است که می توان آن را در سه سطح یا لایه متفاوت مورد اشاره قرار داد. این سطوح شامل حلقه نخست امنیتی یا محیط پیرامونی عربستان است که همان شبه جزیره عرب را شامل می شود. حلقه یا سطح دوم شامل جهان عرب با ویژگیهای فرهنگی - اجتماعی مشترک با عربستان و حلقه یا سطح سوم منطقه خاورمیانه شامل جهان عرب و بازیگران غیرعرب از جمله ایران، ترکیه و اسرائیل است.

هدف اصلی عربستان در حوزه پیرامونی یا شبه جزیره عربی که شامل کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و یمن است را می‌توان ایجاد نظام هژمونیک یا برتری جویی سخت دانست. شبه جزیره عربی شامل حوزه خلیج فارس و یمن به عنوان مهمترین حوزه امنیتی و سیاست خارجی عربستان در طول دهه های متمادی بوده است. در واقع عربستان با توجه به مولفه‌هایی مانند مجاورت جغرافیایی، پیوندهای فرهنگی - اجتماعی و تشابه نظامهای سیاسی و اقتصادی و دغدغه های امنیتی مشترک اهمیت بالایی برای محیط پیرامونی خود در شبه جزیره عربی قائل است. بر این اساس تلاش می‌کند تا به برتری کامل در این حوزه دست یافته و از حضور و نقش آفرینی بازیگران دیگر در این حوزه ممانعت کند. ضمن اینکه کنترل و مدیریت روندهای کلان سیاسی و امنیتی این حوزه نیز به شکل جدی مورد توجه ریاض قرار دارد.

تاسیس شورای همکاری خلیج فارس نخستین تلاش مهم عربستان برای شکل دهی به نظم هژمونیک در محیط پیرامونی خود بوده است. لذا ریاض سعی کرده است با تبدیل کردن این شورا به عنوان ساختاری برای مدیریت تحولات خلیج فارس و تثبیت تسلط و کنترل خود بر کشورهای عضو این شورا به نظام هژمونیک مورد نظر خود در این حوزه شکل دهد. ضمن اینکه رهبران عربستان سعی کرده اند با سیاستهای متنوعی مانند کنترل حکومت و خرید وفاداری رهبران قبایل به تضمین کنترل و تسلط خود در حوزه یمن نیز مبادرت کنند. اما نکته مهم در رفتارهای سیاست خارجی عربستان در یک دهه اخیر اینکه، ریاض برای تثبیت برتری در محیط پیرامونی صرفا به سیاستهای سنتی گذشته اکتفا نمی‌کند و رویکردهایی سختگیرانه را در این خصوص آغاز کرده است که می‌توان از آن به عنوان برتری جویی سخت یاد کرد.

برتری جویی سخت بدین معنی است که عربستان علاوه بر بهره‌گیری از شیوه ها و ابزارهای سنتی برای تثبیت برتری، به استفاده از قدرت و ابزارهای سخت نظامی و اقتصادی نیز مبادرت می‌کند. در این راستا سه مورد مهم را می‌توان مورد اشاره قرار داد. مورد نخست ورود نظامی عربستان به بحرین در سال ۲۰۱۱ به منظور ناکام گذاشتن انقلاب مردمی در این کشور بود که باعث کنترل قیام مردمی و حفظ بقای نظام آل خلیفه در بحرین شد (Nuruzzaman, 2013:10). مورد دوم تهاجم نظامی گسترده عربستان به یمن بعد از تسلط انصارالله بر بخشهای عمده ای از یمن بود که باعث وقوع جنگی شده که بیش از سه سال به طول انجامیده است. مورد مهم دیگر تلاشهای عربستان برای ایجاد تغییرات اساسی در ساختار قدرت و تغییر رویکردهای سیاست

خارجی قطر و منطبق ساختن آن با تمایلات ریاض بوده است. اعمال فشار بر قطر به بحرانی اساسی در روابط اعضای شورای همکاری و قطر در سالهای ۲۰۱۴ و به طور شدیدتر ۲۰۱۷ منجر شد. عربستان در سال ۲۰۱۷ تلاش کرد تا دوحه را با تحریمها و فشارهای سیاسی و اقتصادی سختی مواجه کند و این کشور را وادار نماید تا از سیاست خارجی متمایز خود از جمله در مورد ایران دست بکشد (Harlow, 2016: 222-224).

در سطح جهان عرب عربستان با فرصت‌های مهمی برای اعمال و تثبیت برتری خود روبروست. در حالی که عمده قدرتهای سنتی جهان عرب و مدعیان رهبری عربی مانند مصر، عراق و سوریه در بحران به سر برده یا با چالشهای اساسی مواجه هستند، عربستان سعودی در تلاش است تا با بهره‌گیری از عناصر و ابزارهای در دسترس قدرت به رهبر کلیدی جهان عرب تبدیل شود. با این حال تلاشهای هژمونیک عربستان برای کسب موقعیت برتر در جهان عرب در مقایسه با محیط پیرامونی را می‌توان برتری جویی نرم دانست. برتری جویی نرم بدین مفهوم است که ریاض تمایل و سعی دارد تا در حوزه جهان عرب بجای بکارگیری عناصر و ابزارهای سخت قدرت، از عناصر و ابزارهای عمدتاً نرم و بسترهای فرهنگی و هویتی عربی استفاده کند. لذا عناصر سیاسی - اقتصادی و فرهنگی - هویتی به مثابه ابزارهای اصلی عربستان برای شکل دهی به نظامی هژمونیک در جهان عرب هستند. هر چند عربستان در دهه‌های گذشته درکی تهدیدآمیز از پان عربیسم داشته و به عنوان بازیگری محافظه کار شناخته شده، اما اکنون در صدد رهبری جهان عرب است. بر این اساس است که اثرگذاری بر روابط بین کشورها و روندهای منطقه ای جهان عرب برای سعودیها اولویت یافته است (دهشیار، ۱۳۹۲: ۶۴).

عربستان سعی دارد با تاکید بر عناصر ارزشی و فرهنگی و میراث مشترک عربی از این عناصر به منظور شکل دهی به نظام جدید عربی با محوریت خود استفاده کند و به جلب مشارکت و همکاری سایر کشورهای عربی در این چهارچوب بپردازد. پررنگ شدن هویت عربی در عربستان به خصوص در دوره ملک سلمان قابل توجه بوده و از جمله در سند چشم انداز ۲۰۳۰ این کشور، بر گسترش هویت و ارزشهای فرهنگی عربی تاکید شده است (رؤیة المملكة العربیة السعودیة ۲۰۳۰، ۲۰۱۶: ۱۷). همچنین تاکید بر لزوم کاهش یا پایان نقش قدرتهای غیرعرب به خصوص ایران و ترکیه در محیط عربی به عنوان یکی دیگر از محورهای و عناصر مورد نظر ریاض برای تثبیت

برتری خود در جهان عرب تلقی می شود. به خصوص رهبران سعودی بارها بر لزوم عدم مداخله ایران در محیط عربی تاکید کرده اند. از جمله ملک سلمان پادشاه عربستان در بیست و نهمین نشست سران کشورهای عضو اتحادیه عرب در شهر ظهران عربستان در آوریل ۲۰۱۸ خواستار توقف دخالت‌های ایران در امور کشورهای عربی شد و در پی تثبیت رهبری خود در جهان عرب از جمله با تاکید بر تهدید ایران بود (الجزیره، ۲۰۱۸).

تلاش عربستان برای کسب برتری در جهان عرب با گسترش نقش این کشور در حوزه‌های مختلف جهان عرب نمود داشته است. در حوزه مصر عربستان که از سقوط حکومت مبارک نگران بود در قدرت گرفتن عبدالفتاح السیسی نقش اساسی داشت. در سالهای حکومت السیسی نیز رهبران سعودی با اعطای کمک‌های مالی و اقتصادی گسترده در جهت حفظ قاهره در چهارچوب منافع و تمایلات منطقه ای ریاض کوشیده و در پی بهبود روابط دو کشور بوده اند. در حوزه لبنان عربستان در پی تضعیف حزب الله لبنان و بازسازی ساختار قدرت در این کشور بوده و تحت فشار قرار دادن سعد حریری برای تغییر شرایط این کشور مهمترین نمود تلاش‌های ریاض در این حوزه بوده است. در بحران سوریه عربستان از گروه‌های معارض و تروریستی در سالهای پس از ۲۰۱۱ به شدت حمایت کرد و هم اکنون نیز در پی ممانعت از تثبیت قدرت بشار اسد در این کشور است. علاوه بر این می‌توان به تداوم تلاش‌های ریاض برای کسب همسویی سایر کشورهای عربی مانند اردن و سودان از طریق اعطای کمک‌های اقتصادی نیز به عنوان نمونه‌های دیگری از تلاش‌های برتری جویانه عربستان در جهان عرب اشاره می‌شود (Filkins, 2018: 15-20).

در سطح خاورمیانه عربستان سیاست موازنه سازی را دنبال می کند و تلاش دارد تا به شکل گیری نظم موازنه‌ای در منطقه کمک کند. به رغم تمایلات و سیاست‌های برتری جویانه و هژمونیک عربستان در دو سطح شبه جزیره عربی و جهان عرب فارغ از موانع آن، ریاض در سطح خاورمیانه با حضور بازیگران منطقه ای مانند ایران، ترکیه و اسرائیل نمی‌تواند تمایلات برتری جویانه خود را عملی کند. بر این اساس هر چند برتری جویی در خاورمیانه نیز در قالب آرمانی و ایده‌آل‌های کلان سیاست منطقه ای ریاض مطرح است، اما در عمل سیاست موازنه‌سازی در دستورکار رهبران سعودی قرار دارد. سیاست موازنه‌سازی در رویکرد منطقه‌ای عربستان بدین مفهوم است که این کشور با توجه به شرایط منطقه و تلقی خاص خود از ساختار قدرت و وضعیت

بازیگران در آن، به همکاری و تعامل با برخی از بازیگران در برابر دیگرانی مبادرت نموده که آنها را به عنوان تهدید تلقی می‌کند (Hartmann, 2016:5). بر این اساس تغییرات مهمی در جهت‌گیری عربستان در خصوص بازیگران و رقبای منطقه‌ای را می‌توان شاهد بود.

در یک دهه اخیر و به خصوص از زمان پادشاهی ملک سلمان، عربستان ایران را به عنوان تهدید اصلی خود در منطقه تصور و تعریف کرده است و بر این اساس بیشترین تلاش‌های ریاض به موازنه‌سازی در برابر ایران معطوف بوده است. در این راستا عربستان در دوره اخیر ایجاد ائتلاف منطقه‌ای گسترده به رهبری خود برای مقابله با ایران را دنبال نموده و حتی سعی کرد بازیگرانی مانند ترکیه و پاکستان را نیز ذیل چتر ائتلاف جدید وارد ساخته و به ایجاد موازنه در برابر ایران مبادرت کند. نزدیکی بیشتر عربستان به امریکا در دوره ترامپ و تعاملات نزدیک بین دو کشور با تلاش‌های بن سلمان و جرنار دکوشنر داماد ترامپ و از افراد ذینفوذ در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا قابل توجه بوده است. ضمن اینکه عربستان در حال شکل‌دهی به دوره جدیدی از تعاملات و همکاریها با اسرائیل در برابر ایران است. مساله‌ای که رهبران اسرائیلی و سعودی به عنوان منافع مشترک در قبال تهدید و نفوذ منطقه‌ای ایران عنوان می‌کنند و انواع جدیدی از تعاملات ولو غیررسمی بین دو طرف در این راستا مشهود بوده است (Coates Ulrichsen, 2016:9-11).

۶. ظرفیت‌ها و چالش‌های عربستان در شکل‌دهی نظم منطقه‌ای

ظرفیتها و چالش‌های عربستان برای ایجاد نظم منطقه‌ای مورد نظر خود در جهان عرب را می‌توان در سه سطح مورد بررسی قرار داد.

۶-۱. بسترها و مشکلات هژمونیک‌شدن در محیط پیرامونی

عربستان برای تحقق نظم هژمونیک در محیط پیرامونی خود در حوزه شبه جزیره عربی ظرفیتها و ابزارهای مهمی را در اختیار دارد، اما این مساله هرگز به معنی فقدان چالش‌های اساسی پیش روی ریاض در این حوزه نیست. نخستین مزیت و ظرفیت عربستان را می‌توان وسعت جغرافیایی و مرکزیت ژئوپلیتیک این کشور و جمعیت زیاد آن در مقایسه با کشورهای پیرامون خود دانست. عربستان سعودی با بیش از دو میلیون و صدو چهل و نه هزار کیلومتر مربع مساحت، بزرگترین کشور غرب آسیا و دومین

کشور وسیع عرب‌نشین پس از الجزایر است و این کشور بخش عمده شبه جزیره عربی را در بر گرفته است. بر اساس آخرین گزارش مرکز آمار عربستان سعودی در سال ۲۰۱۸، کل جمعیت این کشور بیش از ۳۳ میلیون نفر است که از این تعداد بیش از ۱۲ میلیون تبعه خارجی و بیش از ۲۰ میلیون نفر نیز شهروند سعودی محسوب می‌شوند (الهیئه العامه للإحصاء المملكة العربیه السعودیه، ۲۰۱۸). این در حالی است که بجز یمن و عمان بقیه کشورهای این حوزه بسیار کوچک و کم‌جمعیت محسوب می‌شوند. این برتری ژئوپلیتیک و جمعیتی باعث شده تا عربستان در رقابت با کشورهایمانند قطر یا امارات دست برتر را داشته و در برابر خواسته‌های هژمونیک ریاض بسیار آسیب پذیر باشند. مقایسه انجام شده از سوی محمد بن سلمان در خصوص جمعیت قطر و یکی از خیابانهای قاهره به خوبی نگاه برتری جویانه عربستان در حوزه خلیج فارس بر اساس مولفه‌های ژئوپلیتیک و جمعیتی را به خوبی نشان می‌دهد (اسبوتنیک، ۲۰۱۸).

قدرت سیاسی - اقتصادی و نظامی عربستان را نیز می‌توان از دیگر ظرفیتهای این کشور برای ایجاد نظام هژمونیک در محیط پیرامونی خود دانست. عربستان به لحاظ سیاسی به عنوان یکی از بازیگران کلیدی در خاورمیانه مطرح بوده و از اثرگذاری بالایی بر بسیاری از کشورها و گروهها و همچنین معادلات منطقه ای برخوردار است. ضمن اینکه این کشور توانسته به توسعه تعاملات و پیوندهای بین المللی خود پرداخته و از جایگاه بین المللی مناسبی برخوردار شود. این مساله به خصوص در دوره ترامپ ملموس بوده و رهبران عربستان به بازسازی و تقویت جدی روابط راهبردی با امریکا در دوره اخیر مبادرت کرده اند. مساله ای که می‌توان آن را به عنوان مهمترین موفقیت بن سلمان در سیاست خارجی جدید ریاض تلقی کرد (Al-Rasheed, 2017: 7-9). عربستان به خصوص در بحران قطر و یمن سعی کرده است تا از روابط ویژه با امریکا برای پیشبرد طرح‌های برتری جویانه خود استفاده کند. عربستان به لحاظ اقتصادی نیز از ظرفیتهای بالایی برخوردار است و به عنوان شانزدهمین اقتصاد جهان به لحاظ تولید ناخالص داخلی محسوب می‌شود. این کشور از لحاظ نظامی نیز به عنوان سومین کشور دارنده بیشترین بودجه نظامی در جهان بعد از امریکا و چین شاهد پیشرفتهای قابل توجهی بوده است. ضمن اینکه اشتراکات فرهنگی و زبانی و تشابه نظامهای سیاسی نیز به عنوان بسترهایی محسوب می‌شود که عربستان می‌تواند از آنها در جهت تثبیت هژمونی خود در محیط پیرامونی استفاده کند.

عربستان به رغم برخورداری از ظرفیتهای و بسترهای مناسب برای پیشبرد برتری جویی در حوزه پیرامونی با ضعفها و چالشهای مهمی نیز در این خصوص مواجه است. مهمترین چالش پیش روی عربستان در این خصوص را می‌توان به نگرانی و احساس تهدید کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از تمایلات و سیاستهای هژمونیک ریاض و در نتیجه مخالفت با تسلط عربستان در این حوزه برشمرد. نوع درک و تصورات رهبران قطر و احساس تهدید از سیاستهای عربستان را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین نمود درک تهدیدآمیز کشورهای کوچک شورای همکاری از سیاست ریاض در محیط پیرامونی خود برشمرد. قطر با توجه به کوچکی، جمعیت اندک، توان نظامی کم و آسیب پذیریهایی جدی به دلیل احساس تهدید از عربستان سعی می‌کند به گسترش پیوندهای خود با قدرتهای بزرگ و حتی بازیگران منطقه‌ای مانند ایران و ترکیه مبادرت کند و این جهت‌گیری به مانعی جدی در برابر تسلط ریاض در محیط پیرامونی خود تبدیل شده است (اسدی، ۱۳۹۰: ۹۰-۹۵). بحران قطر در سال ۲۰۱۷ نشان داد که عربستان به رغم تلاشهای جدی در نهایت برای اعمال تسلط خود بر کشورهایی مانند قطر با دشواریهای بزرگی روبروست.

در میان سایر کشورهای شورای همکاری عمان نیز توانسته تا حد قابل توجهی به پیشبرد سیاستهای مستقل از ریاض بپردازد که در روابط خاص عمان با ایران با وجود مخالفتهای جدی ریاض متجلی شده است. کویت نیز به رغم روابط مناسب با ریاض حاضر به حمایت مطلق از عربستان برای پیشبرد سیاستهای هژمونیک نیست و به عنوان نمونه در بحران قطر در کنار هیچ یک از طرفین قرار نگرفته و بیشتر به ایفای نقش میانجی اکتفا کرده است. ضمن اینکه تعاملات کویت با ترکیه روند افزایشی به خود گرفته است. امارات عربی متحده پیوندها و روابط نزدیک تری با ریاض داشته و به خصوص در دوره ملک سلمان در پرتو پیوندهای محمدبن سلمان ولیعهد عربستان و محمدبن زاید ولیعهد ابوظبی تعاملات بین دو طرف به شدت افزایش یافته است. با این حال در تحلیل نهایی، امارات نیز به رغم همسویی با بسیاری از سیاستهای ریاض صرفاً از سیاستهای عربستان اثرپذیر نیست و اثرگذاریهایی خاص خود را نیز بر عربستان دارد. ضمن اینکه با وجود همکاریهای قابل توجه، نوعی از رقابت نیز بین دو کشور از جمله در حوزه‌های منطقه‌ای مانند یمن قابل شناسایی است. بر این اساس در نهایت می‌توان بحرین را به عنوان تنها کشوری دانست که بصورت کامل تحت تاثیر سیاستهای ریاض قرار داشته و هژمونی عربستان را در عمل پذیرا بوده است. مساله‌ای که از حمایت

کامل عربستان از نظام آل خلیفه در برابر انقلاب مردمی این کشور ناشی شده است (Hassan, 2015: 488-490). ضمن اینکه در تحلیل نهایی توان اقتصادی کشورهای کوچک خلیج فارس مانند قطر و امارات ظرفیتهای مهمی را برای نقش آفرینی مستقل آنها از عربستان ایجاد می‌کند.

حضور و اثرگذاری قدرتهای بزرگ جهانی و بازیگران کلیدی منطقه در حوزه شبه جزیره عربی نیز از جمله مولفه‌هایی است که تسلط عربستان را با موانع مهمی روبرو کرده است. قدرتهای غربی به رغم روابط مناسب و مثبت با اغلب دولتهای عربی خلیج فارس سعی می‌کنند روابط دوجانبه با کشورهای کوچک را مستقل از عربستان و از منظر منافع خاص خود پیگیری کنند. همچنین روابط خاص قطر و کویت با ترکیه و روابط دوستانه عمان با ایران در کنار حضور و اثرگذاریهای ایران در یمن و نفوذ نرم آن در بحرین همگی نشانگر چالشهای عربستان برای تثبیت هژمونی خود در این منطقه است. جنگ یمن و عدم توانایی ریاض در محقق ساختن اهداف خود در این حوزه نیز ضعفها و محدودیتهای توان نظامی عربستان را به خوبی آشکار کرده است.

۶-۲. ظرفیت‌ها و چالش‌های برتری جویی در جهان عرب

عربستان در حوزه جهان عرب برای کسب جایگاه هژمونیک در مقایسه با محیط پیرامونی خود با وضعیت متفاوتی روبروست و از این رو از راهبردها و ابزارهای متفاوتی نیز استفاده می‌کند. با این حال در این حوزه نیز ریاض از ظرفیتهای قابلتیهایی خاص خود برخوردار بوده و چالشهای متفاوتی را پیش رو دارد. در خصوص ظرفیتهای عربستان در جهان عرب از یک سو می‌توان به ظرفیتهایی مانند توان اقتصادی، سیاسی و نظامی اشاره کرد و از سوی دیگر به مولفه‌های خاص آن در جهان عرب پرداخت. در واقع ریاض سعی کرده است از توان نظامی و سیاسی-اقتصادی خود به عنوان ظرفیت مهمی برای افزایش نقش و اثرگذاری در جهان عرب نیز استفاده کند. در این حوزه زبان، فرهنگ، ارزشها و هنجارهای مشترک عربی به عنوان بستر مهمی برای ایفای نقش از سوی عربستان و همچنین اعتراض به نقش آفرینی بازیگران غیرعربی از سوی ریاض اشاره می‌شود. در واقع به رغم اینکه اختلافات گسترده بین کشورهای عربی در عمل مانع از بکارگیری بسترهای فرهنگی-اجتماعی عربی برای افزایش همگرایی جهان عرب شده است، اما بررسیهای موجود

نشان می‌دهد که هنوز عنصر عربی در این حوزه محوری بوده و به صورت بروز حساسیت در قبال بازیگران غیرعربی مانند ایران نمود می‌یابد.

مساله مهم دیگر تلاش عربستان برای بهره‌گیری از شکافهای قومی و مذهبی بین جهان عرب و سایر عناصر قومی- مذهبی و تمدنی منطقه مانند فرهنگ و تمدن ایرانی برای پیشبرد و تثبیت اهداف هژمونیک خود در جهان عرب است. در یک دهه اخیر با شدت گرفتن تنشهای مذهبی به خصوص تنش شیعی- سنی و برجسته شدن شکاف قومی ایرانی- عربی در منطقه، عربستان سعودی تلاش کرده است تا از این شکافها و تنشها به عنوان فرصتی برای کسب رهبری خود در جهان عرب استفاده کند. در واقع ریاض سعی کرده است با بزرگنمایی تنشهای شیعی- سنی و لفاظی در خصوص حضور ایران به عنوان قدرتی قومی- مذهبی متفاوت از اکثریت اعراب و در نهایت تاکید بر ایران به عنوان تهدید اصلی جهان عرب به لزوم رهبری خود برای مقابله با این تهدید اصرار بورزد.

بحرانها و چالشهای جدی قدرتهای سنتی جهان عرب را می‌توان به عنوان مولفه دیگری دانست که فرصتی برای عربستان در جهت تثبیت رهبری خود در جهان عرب محسوب می‌شود. عراق که از دهه ۱۹۸۰ با جنگها و بحرانهای متعددی درگیر بوده در دوره اخیر نیز با تهدیدات مهم داخلی مانند داعش روبرو شده و حداکثر تلاش خود را برای تثبیت شرایط داخلی خود بکار گرفته است. سوریه نیز که در گذشته از عناصر محوری جهان عرب بوده از سال ۲۰۱۱ با بحران و جنگ داخلی شدیدی مواجه شده و حتی در عمل به عرصه‌ای برای رقابت سایر بازیگران تبدیل شده است. در نهایت مصر نیز بعد از تحولات ۲۰۱۱ با شکافهای داخلی و به خصوص معضلات جدی اقتصادی روبرو است؛ عاملی که بازیابی نقش منطقه‌ای قاهره را بسیار دشوار ساخته است (MEIGHAN, 2017). در چنین شرایطی انگیزه و تمایلات هژمونیک نسل جدید رهبران عربستان با رهبری محمد بن سلمان باعث تحریک و تقویت تلاشهای برتری جویانه عربستان در حوزه جهان عرب شده است.

در خصوص موانع و چالشهای پیش روی عربستان برای دست‌یابی به موقعیت برتر در جهان عرب می‌توان به فقدان سابقه‌ای خاص برای عربستان در خصوص قوم‌گرایی عربی و مخالفت تاریخی نظام سعودی با جریانهای قومی- عربی نیز اشاره کرد. این موضوع باعث شده که ادعای عربستان مبنی بر اهمیت و اولویت منافع و همبستگی عربی با انتقادات مهمی روبرو شود. به خصوص اینکه عربستان از قدرت نرم و

مشروعیت کافی برای رهبری جهان عرب برخوردار نیست و بسیاری از ملتهای عربی به تمایلات رهبری جهان عرب در نظام سعودی اعتراض دارند. ضمن اینکه به رغم همکاریهای برخی کشورها با ریاض به دلیل شرایط خاص منطقه و چالشهای درونی خود، رهبران کشورهای کلیدی جهان عرب مانند سوریه، عراق و مصر در پذیرش رهبری عربستان یا مخالفند یا همراهی واقعی را ندارند. شکنندگی و ضعفهای سیاسی درونی عربستان به خصوص در دوره رهبری ملک سلمان، وابستگی به امریکا و گسترش پیوندهای ریاض با اسرائیل در دوره اخیر نیز از دیگر موانع عربستان برای کسب رهبری در جهان عرب است (Fragnerova, 2018:42). به ویژه اینکه رویکرد ضعیف عربستان در قبال مساله فلسطین و تعاملات آن با تلاویو به عنوان چالش اساسی عربستان در این عرصه محسوب می شود.

۳-۶. ظرفیتها و چالشهای عربستان در خاورمیانه

عربستان همواره آرمان برتری و هژمون شدن در خاورمیانه را مدنظر داشته است. با این حال واقعیتهای ساختار قدرت در منطقه و حضور و نقش آفرینی بازیگرانی مانند ایران، ترکیه و اسرائیل باعث شده است تا این کشور در عرصه عمل راهبرد موازنه-سازي را دنبال کند. لذا این مساله اهمیت می یابد که عربستان در پیشبرد سیاست موازنه سازی - که در دوره ملک سلمان بر موازنه و مهار ایران متمرکز شده است - چه ظرفیتهای و فرصتهایی را در اختیار دارد و از سوی دیگر با چه مشکلات و چالشهایی در این خصوص مواجه است.

عربستان در سیاست موازنه سازی منطقه ای سعی کرده است تا سه دسته از عوامل و ظرفیتهای را در اختیار بگیرد. نخستین دسته پتانسیلهای ملی و داخلی است که جنبه اصلی آن توان اقتصادی و مالی ریاض است. در واقع عربستان با بکارگیری ابزارهای اقتصادی سعی می کند تا به جلب همکاری گروهها و کشورهای منطقه یا حمایت از برخی از آنها در برابر تهدیدات مورد تصور بپردازد. ضمن اینکه تلاش عربستان برای افزایش توان نظامی خود در سالهای اخیر بسیار افزایش یافته است. این کشور در سالهای اخیر به یکی از بزرگترین واردکنندگان سلاح تبدیل شده است. بر اساس گزارش سیپری (Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)) در ۵ سال گذشته عربستان خرید تسلیحات خود را در مقایسه با پنج سال قبل از آن ۲۲۵ درصد افزایش داده است که ۹۸ درصد آنها از امریکا و کشورهای اتحادیه وارد شده است. این آمار به

همراه تحلیلهای مختلف نشانگر جهت‌گیری و تلاش عربستان برای حفظ و ارتقای قدرت نظامی و تغییر موازنه در این عرصه است.

دسته دیگری از ظرفیتهای عربستان را می‌توان به روابط خاص این کشور با برخی بازیگران منطقه‌ای و شکل دادن به تعاملاتی خاص در جهت مهار و موازنه سازی دانست. عربستان در دوره اخیر با اعطای امتیازات اقتصادی توانسته کشورهایی مانند مصر، سودان، مراکش و اردن را علاوه بر عمده کشورهای شورای همکاری در کنار خود داشته باشد. مهمتر اینکه عربستان در دوره سلمان تلاش کرده تا به عادی سازی تدریجی روابط با اسرائیل مبادرت کند و در سطح غیررسمی تعاملاتی را با این رژیم شکل دهد. اما مهمتر از همه اینها تداوم شراکت راهبردی عربستان با امریکا به عنوان مهمترین عاملی است که به ریاض در شکل دهی به موازنه و مهار بازیگران رقیب کمک می‌کند. به خصوص در دوره ترامپ روابط ویژه‌ای بین دو کشور ایجاد شده و عربستان با اعطای امتیازات مختلف توانسته امریکا را تا حد زیادی با اهداف و مطلوبیتهای منطقه‌ای خود همراه کند. این در حالی است که دولت اوباما از جمله در مورد ایران، رهبران سعودی را به تعامل به جای تقابل فرا می‌خواند (Feierstein, 2017:3). جدیدترین نمونه این مساله اثرگذاری ریاض بر تصمیمات دولت ترامپ برای گسترش مواجهات و سخت‌گیریها علیه ایران است که از جمله در خروج امریکا از برجام بازتاب داشت.

اما عربستان برای موازنه سازی موثر در منطقه و به خصوص در برابر ایران با محدودیتهای قابل توجهی نیز مواجه شده است. نخستین محدودیت، مواجهه بودن ریاض با حضور و نقش آفرینی بازیگران متعددی است که به رغم منافع مشترک و همکاریهای تاکتیکی در نهایت دستورکارهای منطقه‌ای خود را داشته و با توسعه نفوذ خود نقش آفرینی مورد نظر ریاض را با چالشهایی مواجه می‌کنند. ایران به عنوان اصلی ترین بازیگری که ریاض آن را به عنوان رقیب و تهدید اصلی تلقی می‌کند توانسته در حوزه های مختلف منطقه حضور و نفوذ بالایی داشته باشد که از مهمترین آنها عراق، سوریه، یمن و لبنان هستند. این نفوذ گسترده تلاش عربستان برای مهار ایران را دشوار و پیچیده کرده است. عربستان برای مهار ایران تلاش کرده است تا به ائتلاف سازی در برابر این کشور مبادرت کند، اما این سیاست عربستان عمدتاً ناکام مانده است. سردی روابط ریاض با قطر و ترکیه و محدودیتهای همکاری قاهره با عربستان در سطح منطقه از جمله در حوزه سوریه از جمله دلایل این ناکامی بوده است.

با توجه به این شرایط عربستان برای موازنه سازی در برابر ایران به سمت همکاری و نزدیکی با اسرائیل متمایل شده است.

عربستان سعودی با بزرگنمایی تهدید ایران و تاکید بر منافع مشترک مهار ایران با اسرائیل، سعی کرده است تا برای نزدیکی تدریجی با اسرائیل زمینه سازی کند. اما به رغم برخی همکاریهای غیر علنی و مواضع مشترک در برابر ایران، عادی سازی رسمی روابط با تلاویو و اتحاد راهبردی بین دو طرف با موانع مهمی روبرو است. مساله فلسطین و حساسیتهای افکار عمومی عربی نسبت به این موضوع مهمترین مانع عادی سازی روابط عربستان و اسرائیل تلقی می شود. این در حالی است که اسرائیل همچنان مطالبات حداکثری و رویکردهای افراطی خود در برابر فلسطینیها را ادامه می دهد و امیدواری چندانی برای راه حل دو دولتی وجود ندارد. هر چند دولت ترامپ طرح جدیدی را برای حل و فصل مساله فلسطین دنبال می کند، اما این طرح با چالشهای عمده مواجه بوده و یکسویه تلقی می شود (رمزی، ۲۰۱۷). بنابراین امیدواری چندانی برای حل و فصل مساله فلسطین حداقل در دوره ریاست جمهوری ترامپ وجود ندارد.

۷. نتیجه گیری

عربستان سعودی به عنوان یکی از اثرگذارترین بازیگران بر نظم منطقه ای خاورمیانه محسوب می شود. این کشور از زمان تاسیس و به خصوص در دوره جنگ سرد سیاست منطقه ای خود را ذیل طراحیها و برنامه های منطقه ای غرب و امریکا تعریف کرد، اما بتدریج به تقویت نقش خود در منطقه با توجه به تغییرات محیطی و ظرفیتهای جدید قدرتش پرداخت. جنبشهای مردمی جهان عرب از سال ۲۰۱۱ و تحولات و بحرانهای سالهای اخیر باعث ایجاد تغییراتی تدریجی در سیاست منطقه ای عربستان از رویکرد محافظه کارانه گذشته به رویکرد تهاجمی و فعالانه شد. با این حال به قدرت رسیدن ملک سلمان و محوریت یافتن محمد بن سلمان در ساختار قدرت، نقطه عطفی در تغییر سیاستهای عربستان در منطقه بوده که باعث مدنظر قرار دادن اهداف و مطلوبیتهای نوین در خصوص نظم منطقه ای شد. بررسیها نشان می دهد که عربستان رویکردی سه سطحی را در خصوص نظم منطقه ای دنبال می کند که عبارتند از: هژمونی گرایي سخت در محیط پیرامونی یا حوزه شبه جزیره عربی؛ هژمونی گرایي یا برتری جویی نرم در جهان عرب و؛ موازنه گرایي در سطح منطقه خاورمیانه.

عربستان در حوزه پیرامونی خود سعی دارد تا با بهره‌گیری از ظرفیتها و نقاط قوت خود به برتری و تسلط مطلق دست یابد و در کنار ابزارهای سیاسی و اقتصادی حتی در بکارگیری توان و ابزارهای نظامی برای کسب هژمونی عبایی ندارد. در این راستا عربستان از مزیت‌های و ظرفیت‌های متعددی برخوردار است که از جمله برتری و مرکزی ژئوپولیتیک و جمعیتی عربستان و توان اقتصادی-سیاسی و نظامی برتر ریاض در مقایسه با سایر کشورهای شبه جزیره عربی است. با این حال ناکارآمدی نظامی عربستان در حوزه یمن، استقلال جویی قطر و عمان، میانه روی کویت و رقابت و اثرگذاری متقابل امارات عربی متحده، برتری مطلق عربستان در حوزه پیرامونی را به چالش کشیده است. لذا به بحرین به عنوان تنها کشوری می‌توان اشاره کرد که به دلیل نیازمندی مبرم به ریاض در برابر انقلاب مردمی خود، به صورت جدی به تسلط عربستان تن داده است.

در حوزه جهان عرب، عربستان سعودی به دنبال هژمونی‌گرایی نرم است که به معنی بهره‌گیری از ظرفیتها و ابزارهای نرم قدرت از جمله مولفه‌های اقتصادی و فرهنگی-اجتماعی در جهت کسب برتری است. در این راستا عربستان از بسترهای فرهنگی-اجتماعی عربی و ظرفیتها و ابزارهای اقتصادی و حتی سیاسی برای کسب برتری و مطرح ساختن خود به عنوان رهبر جهان عرب استفاده می‌کند. ضمن اینکه تشدید منازعات و بحرانهای منطقه‌ای و تضعیف جدی قدرتهای سنتی جهان عرب به عنوان فرصتی راهبردی برای ریاض در جهان عرب محسوب می‌شود. با این حال ضعفهای عربستان در قدرت نرم و قبولاندن رهبری به جوامع و رهبران عربی، محدودیتهای قدرت اقتصادی و مهمتر ضعف در تبدیل توان مالی به نفوذ عینی و در نهایت حضور و اثرگذاری قدرتهای غیر عربی در حوزه جهان عرب، برتری عربستان در جهان عرب را به چالش کشیده است.

مطلوبیت عربستان در سطح منطقه‌ای خاورمیانه، تبدیل شدن به قدرت هژمون است، اما با توجه به محدودیتهای عینی، ریاض در عمل در پی پیشبرد سیاست موازنه‌سازی است. در موازنه سازی نیز عربستان با توجه به درک خود از معادلات قدرت در منطقه و تصورش از قدرت تهدیدگر کانونی، به طراحی سیاستهای خود مبادرت می‌کند. در این چهارچوب عربستان در دوره ملک سلمان ایران را به عنوان تهدید اصلی خود تعریف نموده و تمامی تلاشهای خود را به موازنه سازی و مهار این کشور مصروف کرده است. در این راستا جلب همکاری و مشارکت کشورهای منطقه- از ترکیه و پاکستان گرفته

تا مصر - برای مهار ایران مورد توجه ریاض بوده و به خصوص همکاریهای غیرعلنی و هماهنگیهای گسترده عربستان با اسرائیل در مقابل ایران اهمیت اساسی یافته است. لذا عربستان به رغم بهره‌گیری از ظرفیتهایی مانند توان اقتصادی و جایگاه و روابط سیاسی و راهبردی بین‌المللی و تلاشهای معطوف به ائتلاف‌سازی در منطقه، با موانع مهمی روبروست. از جمله این موانع تغییر و تحولات مستمر در محیط منطقه و شکنندگی ائتلافها، حضور و اثرگذاری گسترده ایران در منطقه، تفاوت منافع راهبردی دولتهایی مانند ترکیه با عربستان و در نهایت عدم حل و فصل مساله فلسطین است.

کتابنامه

- احمدی، حمید، (۱۳۹۵)، عربستان سعودی و نظم مطلوب منطقه‌ای: چالشها و استراتژیها، در مجموعه مقالات اولین کنفرانس امنیتی تهران: نظم امنیتی منطقه‌ای در غرب آسیا (جلد دوم)، به اهتمام سید جلال دهقانی فیروزآبادی و بهزاد احمدی لفورکی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران .
- اسبوتنیک (۲۰۱۸)، محمد بن سلمان یکشف من القاهرة سرا عن الأزمة القطرية، (۲۰۱۸، ۰۳، ۰۶)، علی الموقع: / https://arabic.sputniknews.com/arab_world/201803061030543874
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۰)، سیاست خارجی قطر و تحولات عربی: مبانی و مؤلفه‌ها، مطالعات راهبردی جهان اسلام. سال ۱۲، شماره ۴۷.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۶)، سیاست خارجی عربستان سعودی: منابع، اهداف و مسائل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیستم، شماره اول، بهار ۱۳۹۶.
- پایپانو، پل‌ای، (۱۳۸۱)، قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازها پس از جنگ سرد، در نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهان نوین، تألیف دیوید ای. لیک و پاتریکام مورگان، ترجمه سید جلال دهقانی فیروز آبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- الجزیره (۲۰۱۸)، الخصومة مع إيران تخيم على قمة الظهران (۲۰۱۸/۴/۱۴)، علی الموقع: <http://www.aljazeera.net/news/reportsandinterviews/2018/4/14>
- الهيئة العامة للإحصاء المملكة العربية السعودية (۲۰۱۸)، السكان حسب الجنس وفئات العمر والجنسية، علی الموقع: <https://www.stats.gov.sa/ar/5680>
- دهشيار، حسين (۱۳۹۲)، عربستان: کنشگر منطقه‌ای در بستر روابط ویژه، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره سوم.
- رمزی، سمیر (۲۰۱۷)، مستقبل التسوية الفلسطينية في ظل إدارة ترامب، مركز البديل للتخطيط و الدراسات الاستراتيجية، أوراق بحثية، ۱۳ سبتمبر ۲۰۱۷.

عربستان سعودی و نظم منطقه‌ای: از هژمونی‌گرایی تا موازنه‌سازی ۵۱

رؤية المملكة العربية السعودية ۲۰۳۰ (۲۰۱۶)، علی‌الموقع:

www.vision2030.gov.sa/download/file/fid/422

شهاب، سلام جبار (۲۰۱۲)، الدولة الربعية وصياغة النظم الاقليمية (دول الخليج انموذجا)، مجلة السياسة والدولية، الجامعة المستنصرية، العدد ۲۱.

صادقی، حسین و حسن احمدیان (۱۳۸۹)، عربستان سعودی از هژمونی نفتی تا رهبری منطقه‌ای، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹.

عبدالشافی، عصام (۲۰۱۶)، السياسة السعودية و القضايا الاقليمية (الجزء الاولک نشاه و تاسیس العلاقات الامريكية-السعودی)، دراسات سياسيه، ۲-مايو ۲۰۱۶، المعهد المصری للدراسات السياسية و الاستراتيجية.

قاسمی، فرهاد، (۱۳۹۱)، رهیافتی نظری بر دیپلماسی منطقه‌ای: واحدهای تجدیدنظرطلب در گذار چرخه سیستمی قدرت، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان.

موسوی، سید محمد و رامین بخشی تلیابی، (۱۳۹۱)، تأثیر مسایل ایدئولوژیک بر سیاست خارجی عربستان در قبال ایران از سال ۲۰۰۳ به بعد، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۱.

Acharya, Amitav, (2010), Ideas, Norms and Regional Orders, Conference on "When Regions Transform: Theory and Change in World Politics," McGill University, Montreal, Canada, 1-2 May.

Al-Rasheed, Madawi (2017), King Salman and His Son: Winning the US, Losing the Rest, LSE Middle East Centre Report, September 2017.

Berti, Benedetta & Yoel Guzansky, (2014), Saudi Arabia's Foreign Policy on Iran and the Proxy War in Syria: Toward a New Chapter?, Israel Journal of Foreign Affairs, VIII : 3 .

Buzan, Barry, (2003), Regional Security Complex Theory in the Post-Cold War World, UK: Palgrave Macmillan.

Coates Ulrichsen, Kristian (2016), ISRAEL AND THE ARAB GULF STATES: DRIVERS AND DIRECTIONS OF CHANGE, center for the MIDDLE EAST Rice University's Baker Institute for Public Poilcy, September 2016.

Feierstein, Gerald (2017), US-Gulf Relations in the Age of Trump, Middle East Institute, Policy Focus, 2017-1, (March 2017).

Filkins, Dexter (2018), A Saudi Prince's Quest to Remake the Middle East, THE NEW YORKER, APRIL 9, 2018 ISSUE.

- Fragnerova, Aneta (2018), Opportunities and Pitfalls of SAUDI-ISRAELI Normalization, Aalborg University, MSc. Development and International Relations.
- Garzon, Jorge F., (2014), Hierarchical regional orders: An analytical framework, journal of policy modeling 36s, Pereira German Institute for Global and Area Studies.
- Harlow, William F. (2016), Strategic Silence as a Frame for Understanding the 2017 Embargo Against Qatar, Journal of Contemporary Rhetoric, Vol. 7, No.4.
- Hartmann, Laura (2016), Saudi Arabia as a Regional Actor: Threat Perception and Balancing at Home and Abroad, States & Societies in the Gulf Monarchies Essay, Sciences Po PSIA.
- Hassan, Oz (2015), Undermining the transatlantic democracy agenda? The Arab Spring and Saudi Arabia's counteracting democracy strategy, Democratization, Vol. 22, No. 3.
- Kamrava, Mehran (2012), The Arab Spring and the Saudi-Led Counterrevolution, Foreign Policy Research Institute.
- Keynoush, Banafsheh,(2016), Saudi Arabia and Iran: Friends or Foes?, New York, NY : Palgrave Macmillan.
- Matthiesen, Toby (2015), The domestic sources of Saudi foreign policy: Islamists and the state in the wake of the Arab Uprisings, Brookings Institution, RETHINKING POLITICAL ISLAM SERIES, August 2015.
- MEIGHAN, BRENDAN (2017), Challenges Ahead for Egypt's Economy, CARNEGIE ENDOWMENT FOR INTERNATIONAL PEACE, December 05, 2017.
- Nuruzzaman, Mohammed (2013), Politics, Economics and Saudi Military Intervention in Bahrain, Journal of Contemporary Asia, Vol. 43, No. 2.
- Salem, Paul, (2008), The Middle East: Evolution of a Broken Regional Order, Carnegie Middle East Center, Number 9, June.